

نیایش و عبادت  
شہدا



ناصر کاوہ

کتاب نیایش و عبادت شہدا، ناصر کاوہ

# امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد

امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد. تهاجم دشمنان در سطح مسائل معنوی، بسیار مشکل سازتر از حملات سخت است... شهدا در زمانی که زنده بودند، با جان خودشان دفاع کردند؛ امروز با هویت و معنویت خودشان دارند از هویت کشور و اسلام دفاع می کنند.

امام خامنه ای؛ در دیدار با دست اندرکاران کنگره بزرگداشت

شهدای استان خراسان جنوبی

۱۴ آبان ۱۴۰۲



**نباید گدازشت جوشش خون شهیدان فرو بنشیند زیران شهیدان هویت**

**ملت ایران هستند و ملت نباید هویت خود را فراموش کند.**

پسر معظه انقلاب اسلامی، امام خامنه ای

۲۳ آذر ۱۴۰۲

کتاب نداشت و عبادت شهدا ناصر کار

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب نیایش و عبادت شهدا  
نویسنده: ناصر کاوه  
گرافیک و طراح: علی کربلانی  
ویراستار، حروف نگار: نرگس کاوه  
مشاور طرح: مهدی کاوه  
روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی  
رسانه و فضای مجازی: لیلا عاقلی  
قیمت: ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال  
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

سرشناسه: کاوه، ناصر، ۱۳۴۴  
عنوان و نام پدیدآور: نیایش و عبادت شهدا  
مشخصات ظاهری: ۲۶ ص.  
شابک:  
۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: کتابنامه.  
موضوع: شهیدان — ایران — بازماندگان — خاطرات  
موضوع: Martyrs — Iran — Survivors — Diaries  
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ — خاطرات  
موضوع: Personal narratives — Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸ —  
رده بندی کنگره:  
رده بندی دیویی:  
شماره کتابشناسی ملی:

## فهرست مطالب

مقدمه / ۶	شهید همدانی / ۲۳
شهید باغانی / ۱۰	ربنا / ۲۴
شهید استاد نظری / ۱۲	انس / ۲۵
شهید چمران / ۱۳	شهید کاوه / ۲۶
دعای توسل / ۱۴	شهید صنیع خانی / ۲۸
اثر دعا کردن / ۱۵	شهید همت / ۲۹
خجالت / ۱۷	شهید خرازی / ۳۰
ای کاش / ۱۸	حدیث / ۳۱
شهید شهبازی / ۲۰	شهید سلیمانی / ۳۲
سجده / ۲۱	نیایش / ۳۵
شهید کارور / ۲۲	امام خامنه ای / ۳۶



کتاب نیایش و عبادت شهدا، ناصر کاوه



در بیان زندگی نامه‌ی شهیدان سعی کنیم خصوصیات زندگی اینها و سبک زندگی  
اینها و چگونگی مشی زندگی اینها را تبیین کنیم، این مهم است امام خامنه‌ای

کتاب نکاتش و عبادت شهدا، ناصر کاوی

این کتاب تقدیم می‌شود  
به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)  
امام خمینی (ره)، شهدا از صدر اسلام تا تمامی شهدای نظام مقدس  
جمهوری اسلامی ایران و رئیس جمهور شهید، سیدابراهیم رئیسی و شهدای همراه

### امام خامنه‌ای

... ما با شهدا معاصر بودیم و جهاد و ایثار و شهادت و گره‌گشایی‌ها و ایستادگی آنان در مقابل قدرتها را دیدیم اما نسل جوان، این موضوع را با وضوح و بداهتی که ما متوجه شدیم، نمی‌بیند، بنابراین هر یک از علما، روشنفکران، دانشگاهیان و صاحبان مناصب دولتی، باید به تناسب جایگاه خود نقش آفرینی کنند. راه مقابله با جنگ شناختی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی جبهه دشمنان انقلاب اسلامی، استمرار راه شهدا و عمل به درس آنان یعنی مجاهدت، ایستادگی و مقاومت است...

... عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را و حزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی‌گیرند، نمی‌شنوند، والا اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد، به برکت صدای شهیدان...



کتاب نیکبختی و عبادت شهدا، ناصر کاوی



## شهادت در محضر خدا هستند

قلم قاصر ما در وصف شهیدان چه توانند گفت، از شهیدان ارجمندی که خداوند تعالی در شأن آنان کلمه بزرگ **أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** را فرموده است، بشری قاصر مثل من چه تواند گفت. آیا باریافتن نزد خداوند و ضیافت مقام ربوبی از آنان را می توان با قلم و بیان و گفت و شنود توضیح داد؟ آیا این همان مقام **فَادْخُلِي فِي عِبَادِي** و **أَدْخُلِي جَنَّتِي** نیست که حدیث شریف بر سید شهیدان و سرور مظلومان منطبق نموده است؟ آیا این جنت همان است که مؤمنان در آن راه دارند، یا لطیفه الهی آن است؟ آیا این باریافتن و ارتزاق نزد رب الارباب همان معنی بشری آن است، یا رمزی الهی و والاتر و فوق برداشت بشر خاکی؟ بارالها، این چه سعادت عظیمی است که نصیب بندگان خاص خود فرمودی که ما از آن محرومیم. اکنون من به مادران و پدران مربی این بندگان خاص خدا و همسران و بازماندگان این عزیزان به جای تسلیت، تبریک عرض می کنم.

امام خمینی، کتاب: ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص ۲۳

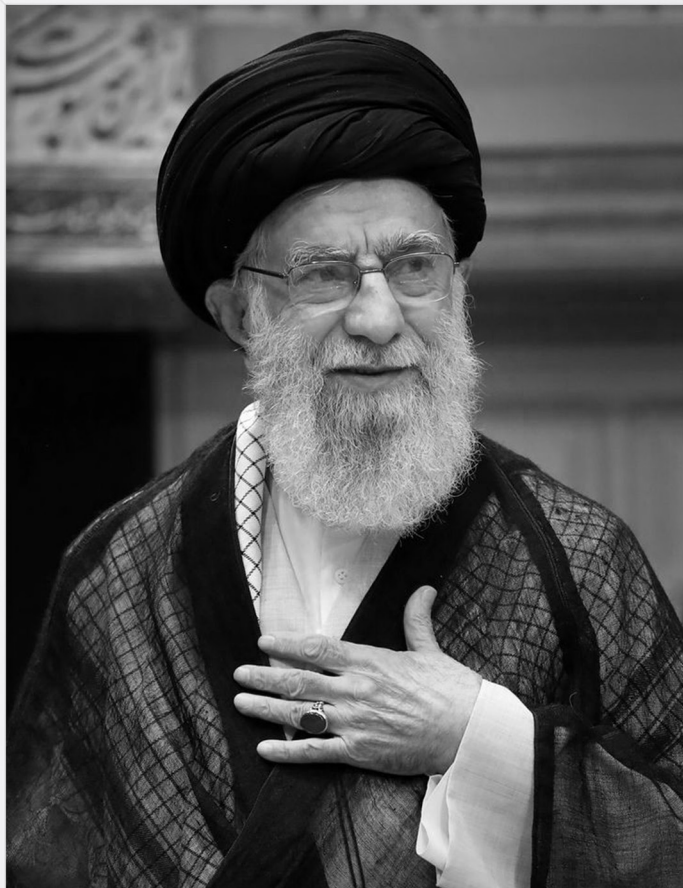
## «مقدمه»

دعا، رابطه ای است معنوی میان خالق و مخلوق، و رشته پیوند عاشق و معشوق. وسیله ای است برای دخول در دژ استوار الهی، ریسمان محکمی است برای اتصال انسان خاکپر به عالم افلاکی. (امام خمینی، ۱۳۹۱: ۳)

امام خمینی در تفسیر آیه **«قُلْ مَا يَعْجَبُوكُمْ رَبِّي لَوْلَادُعَاؤُكُمْ»**؛ بگو پروردگارم برای شما ارزشی قائل نیست، اگر دعای شما نباشد. (فرقان، آیه ۷۷) می فرماید: تربیت جامعه به همین نیایش هاست، به همین اموری است که از پیغمبر و از خدا وارد شده است. این آیه قرآن از نیایش بندگانش تعریف و تمجید، و مردم را به انجام نیایش تشویق میکند **«که اعتنا به شما نداشتیم اگر دعا نبود.»** پس کسی که دعا و نیایش را قبول نداشته باشد، در اصل قرآن را هم رد کرده و قرآن را قبول ندارد. (امام خمینی، تفسیر سوره حمد، ۱۳۹۲: ۱۵۱)

بر اساس آنچه در قرآن و روایات و دیدگاه های اندیشمندان مطرح شده است، نیایش موجب آرامش روحی و روانی و فعالیت مثبت مغزی شده و شادی و کشف استعدادها را در پی دارد؛ و همین رشد و پیشرفت انسان، در نتیجه اجتماع را در پی خواهد داشت. بر همین اساس امام خمینی می فرمود: **«تربیت جامعه به همین چیزهاست، به همین ادعیه است، به همین اموری است که از پیغمبر و از خدا وارد شده است.»** (امام خمینی، تفسیر سوره حمد، ۱۳۹۲: ۱۵۱)

# کتاب نیایش و عبادت شهیدان، ناصر کاوی



### به برکت شهیدان، حزن و خوف ما از بین می رود

... شهدا به طور طبیعی ماندگارند و اقتضای ماندگاری در شهدا هست، لکن ما هم وظیفه داریم؛ ما باید نام شهدا را زنده بداریم، ما باید از مفهوم شهادت، از پیام شهیدان برای آراستنِ درستِ زندگی استفاده کنیم؛ ما احتیاج به سامان بخشی زندگی جمعی داریم، در جامعه‌ی خودمان و در جامعه‌ی جهانی؛ به کمک شهیدان و آثار شهیدان می شود این کار را انجام داد... ۰۵/۰۷/۱۴۰۲

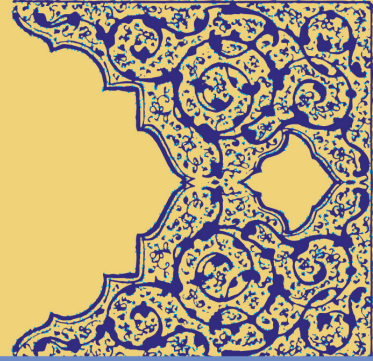
شهید چیت‌سازیان، شهید ابراهیم هادی، شهید وزوایی؛ همه‌ی اینها شهادتی هستند که چون معرفی شده‌اند و چهره‌های شان تبیین شده، مجموعه‌ای از جوانها هم به اینها دل بسته‌اند؛ وقتی دل می بندند، راه آنها را دنبال می کنند. این درست نقطه‌ی مقابل آن حرکتی است که سعی می کند دلبستگی‌ها را به نمادهای فساد، به نمادهای دنیاطلبی، به نمادهای هرزه‌گرایی جلب کند؛ ببینید این، نقطه‌ی مقابل آن است؛ این را شما دنبال نکنید، ان شاءالله که خداوند هم کمک تان خواهد کرد... امام خامنه ای، ۱۳۹۸/آذر/۲۵

امام خمینی معتقد است «دعاهایی که از خزائن وحی و شریعت و حاملان علم و حکمت به ما رسیده از بزرگترین نعمتهای خداوند بر بندگان و از جمله رحمت و اسعه او بر شهرها و دیارها است.» (امام خمینی، ۱۳۹۱: ۳) این «رحمت و اسعه» تنها برای فرد و در حالت انفرادی نیست؛ بلکه برای جمع و جمیع آفریده‌های خدا است. اینجاست که نیایش با اخلاق اجتماعی گره خورده و نمود پیدا می‌کند. انسان باورمندی که امیدوار به استجاب دعا خود است، بایستی این را در نظر داشته باشد؛ خدایی که نزد او نیایش می‌کند، خدای دیگر بندگان نیز هست. پس دعایی که با منافع سایر بندگان در تضاد باشد یا بر اساس خودخواهی و بدخواهی دیگران باشد، غیراخلاقی است. این قاعده طلایی اخلاق است که «آنچه را دوست داری دیگران نسبت به تو انجام دهند، تو نیز نسبت به دیگران انجام بده.» یا «آنچه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران مپسند.»

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل های معطر و تهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن کتاب **نیایش و عبادت شهدا**، را شروع می‌کنیم، تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

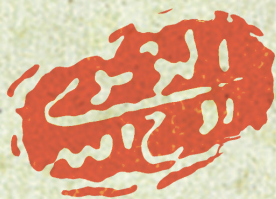
ارادتمند: ناصر کاوه

# کتاب نیایش و عبادت شهدا، ناصر کاوه



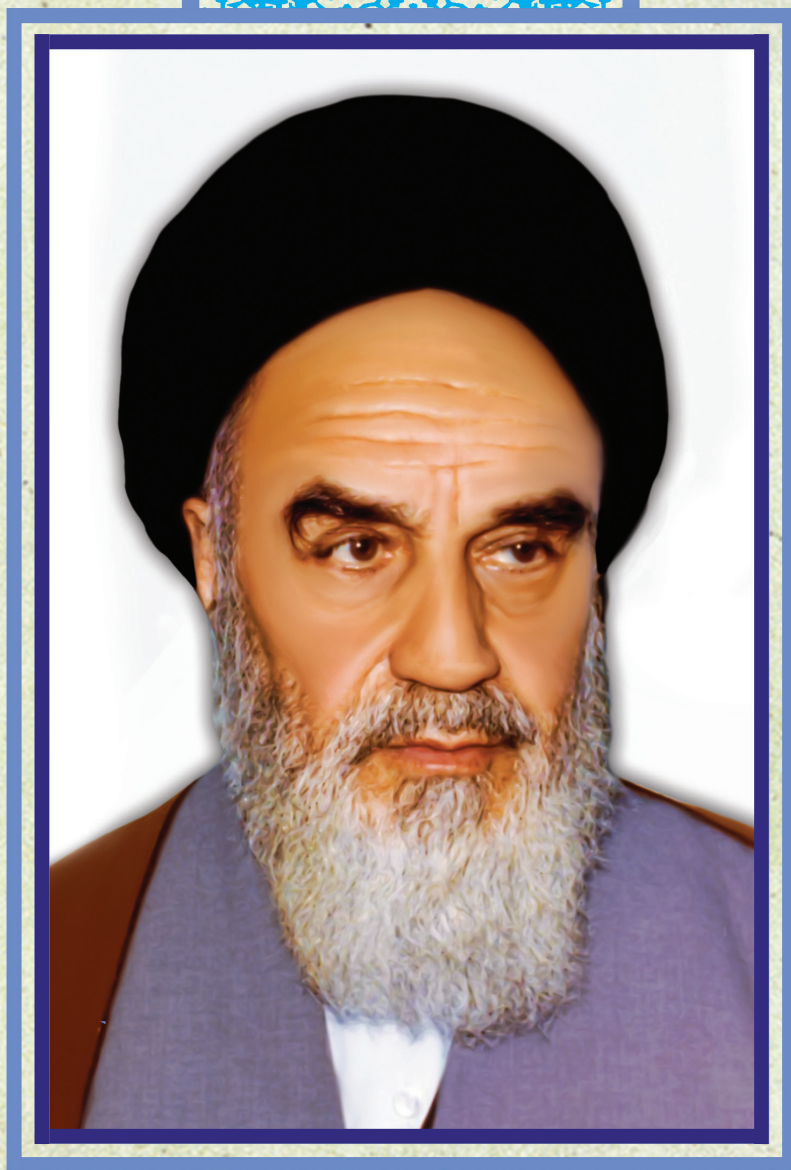
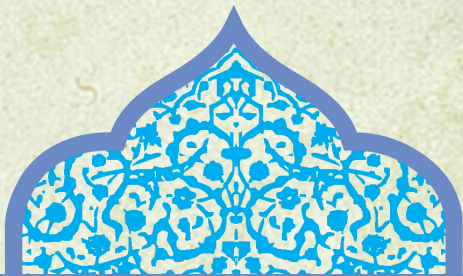
## اهمیت نورانیت باطن

طالب حق خوب است چندی اقدام کند. اگر در صفای قلب و  
تغییری دید و نورانیت باطن خود را دریافت، باید بیشتر اقدام نماید.  
این امور، تدریجی انجام می‌گیرد و چون اهمیت آن فوق العاده است  
آن را با اهمیت تلقی کند. این از قبیل مضرات دنیوی نیست که انسان  
امروز نشد، فردا آن را جبران کنم و اگر جبران نشد نیز مهم نیست و  
سعادت و شقاوت ابدی است؛ آن شقاوتی که پایان ندارد،  
و آن بدبختی که از برای آن انتهایی نیست.



[شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۰۸؛ تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی، ص ۴]





طهارت آن  
معلوم است  
، انسان باید  
ن بگوید: اگر  
می گذرد! این

## دعا، نماز و نیایش شهدا و رزمندگان

دانشجوی شهید  
ناصرالدین باغانی

### تقریر مقام معظم رهبری در سالگرد دانشجوی شهید ناصرالدین باغانی نوشته‌جات شهید عزیز را مکرر خوانده و هر بار بهره و فیض تازه‌ای از آن گرفته‌ام...

...بعد از چندی که با تو معاشقه کردم یکباره به خود آمدم و دیدم که من کوچکتر از آن هستم که عاشق تو شوم و تو بزرگتر از آن هستی که معشوق من قرار گیری، فهمیدم در این مدت که فکر می کردم عاشق تو هستم اشتباه می کرده ام، این تو بودی که عاشق من بوده ای و من را می کشانده ای، اگر من عاشق تو بودم باید یکسره به دنبال تو می آمدم ولیکن وقتی توجه می کنم می بینم که گاهی اوقات در دام شیطان افتاده ام ولی باز مستقیم آمده ام. حال می فهمم که این تو بوده ای که به دنبال بنده ات بوده ای، و هرگاه او صید شیطان شده، تو دام شیطان را پاره کرده ای و هر شب به انتظار او نشسته ای تا بلکه یک شب او را ببینی، حالا می فهمم که تو عاشق صادق بنده ات هستی، بنده را چه، که عاشق تو بشود؟ آری تو عاشق من بودی و هر شب مرا بیدار می کردی و به انتظار یک صدا از جانب معشوق می نشستی. اما من بدبخت ناز می کردم و شب خلوت را از دست می دادم و می خوابیدم! اما تو دست بردن داشتی و انقدر به این کار ادامه دادی تا بالاخره من گریز پای را به چنگ آوردی و من فکر می کردم که با پای خود آمده ام و چه خیال باطنی!! این کمند عشق تو بود که به گردن من افتاده بود. مرا که به چنگ آوردی به صحنه ی جهادم آوردی، تا به دور از هرگونه هیاهو با من نبرد عشق ببازی من در کار تو حیران بودم و از کرم تو تعجب می کردم. آخر تو بزرگ بودی و من کوچک!! تو کریم بودی و من لئیم! تو جمیل بودی و من قبیح، تو مولا بودی و من شرمنده از این همه احسان تو بودم. کمند عشقت را محکمتر کردی و مرا به خط مقدم عشق بردی، در آنجا شراب عشقت را به من نوشاندی و چه نیکو شرابی بود. من هنوز از لذت آن شراب مستم. اولین جرعه ی آنرا که نوشیدم مست شدم و در حال مستی تقاضای جرعه های دیگر کردم. اما این بار تو بودی که ناز می کردی و مرا سر می گرداندی، پیاله ام را شکستی، هر چه التماس می کردم تا از حجاب ظلمانی بیاسایم، ندادی و زیر لب به من خندیدی و پنهانی عشوه کردی اکنون من خمارم و پیاله به دست، هنوز در انتظار جرعه ای دیگر از شراب عشقت به سر می برم. ای عاشق من!! ای اله من!! پیاله ام را پر کن و در خماریم نگذار. تو که یک عمر به انتظار نشسته حال که به من رسیده ای چرا کام دل بر نمی گیری؟ تو که از بیع و شراء متاع عشق دم می زنی، چرا اکنون مرا در انتظار گذاشته ای؟ اگر بدانم که خریدار متاعم نیستی و اگر بدانم که پیاله ام را پر نمی کنی، پیاله ی خود را می شکنم و متاعم را به آتش می کشم تا در آتش حسرت بسوزی و انگشت حسرت به دندان بگذاری....

قسمتی از وصیت نامه شهید ناصرالدین باغانی

# کتاب نیایش و عبادت شهید، ناصرکار

## مونس من

داخل خاک عراق مشغول جستجو بودیم؛ یکی از افسران عراقی خبر آورد که در منطقه ای جلوتر از اینجا یک گورستان دسته جمعی از شهدای ایرانی است؛ اما عراقی ها اجازه عبور نمی دادند. با تلاش بسیار و پس از مدت‌ها پیگیری به آن منطقه رفتیم؛ آنروز تلخ ترین روز دوران تفحص من بود.

۴۶ شهدای غواص آنجا بودند، دست و پا و چشم های همگی آنها بسته شده بود؛ آنچه می دیدم باور کردنی نبود؛

بعثی ها این اسیران جنگی را زنده به گور کرده بودند. پلاک همه آنها را هم جدا کرده بودند تا شناسایی نشوند. آنها ۴۶ شهید گمنام بودند. در کنار همه پیکرها که سالم و کامل بود یک دست قطع شده قرار داشت؛ این دست متعلق به هیچ کدام از پیکرها نبود؛ انگشتر فیروزه زیبایی هم بردست داشت؛ این دست مدهای طولانی مونس من شده بود؛ هر وقت کار ما گره می خورد به سراغ این دست می آمدیم؛ گویی این دست آمده بود تا دستگیر همه ما باشد...

راوی: شهید تفحص، علی محمودوند

## فرازی از مناجات شهید استاد نظری

ما به سرزمین شهادت می‌رویم، ما به دشت‌های سبز ایمان می‌رویم، ما به باغ‌های پرگل ایثار می‌رویم، ما به انبوه کارزار می‌رویم... ما به کوه‌های بلند انسانیت می‌رویم، ما به کشتزارهای تقوا می‌رویم، ما به خانه خورشید می‌رویم، ما به سرخی شفق می‌رویم، ما به قله توحید می‌رویم، ما به برج ولایت می‌رویم، ما از چشمه‌های وحدت نوشیده‌ایم، بر مرکب برنشسته‌ایم و به جهاد می‌رویم، ما به سرود پیروزی تا آوای اذان می‌رویم، ما به پیکار شب می‌رویم، ما به رزم با تباهی می‌رویم. بیایید تا با شما بر سجاده‌ای به وسعت ایران نماز رفتن بخوانیم، بیایید تا با شما پیمان دوستی ببندیم، بیایید تا با شما در جشن پیروزی شرکت کنیم. در کوله بارمان چیزی جز صداقت نداریم و به شمایم می‌سپاریم، در راه مان چیزی جز ایمان نبود، به پایتان می‌ریزیم، در قلب مان چیزی جز امید نیست، هدیه‌تان می‌کنیم. جز ایمان به خدا چه سرمایه‌ای می‌توان داشت که شریک مان باشید. جز بهروزی است، چه سودش توانیم خواست. دل بر نیروی خدا بستیم... از نیرنگ اهرمن چه باک؟ راه ما راه خداست، مکتب ما دین خداست، رهبر ما روح خداست و به سوی تمام آنانکه پیکارشان به راه خدا و ایثارشان برای خلق خداست دست بیعت دراز می‌کنیم. امید آنکه گیرد دست ما در دست... آقا، دوست دارم گوشه‌ای بنشینم و زیر لب صدایت کنم. چشمانم را به نقطه‌ای خیره کنم. تو هم مقابلم بنشینی و متوجهات شوم... هی نگاهت کنم. آنقدر که از هوش بروم، بعد به هوش بیایم و ببینم سرم روی دامن شماست. حسی کنم بوی خوش از نسیم تنت به مشامم می‌خورد. آنوقت با اشتیاق در آغوشت گیرم

و بعد تو با دست‌های خودت اشک‌های چشمم را پاک کنی... مولای من، سرم را به سینهات قراردادی و موهایم را شانه کنی، آن وقت احساس کنم وصال حقیقی عاشق و معشوق روی داده. بعد به من وعده شهادت را بدهی و من خودم را نشسته بر بال‌های ملائک احساس کنم و بشنوم که به من وعده شفاعت و همسفره‌ای با خودت را بدهی. آن وقت با خیال راحت از آتش عشق مثل شمع بسوزم و آب شوم، روی دامانت بریزم و هلاک شوم و جان دهم. دوست دارم وقتی نگاهم می‌کنند و باهام گرم می‌گیرند و میل با هم بودن را دارند، احساس غرور و خودپسندی و بزرگی و خوب بودن و برتری نکنم. در عوض بترسم و شرم کنم از آن روزی که پیش همین دوستان پرده را بالا زنی و مرا پیش چشم پاکشان افشا کنی. آن وقت من از خجالت بگویم: یا لیتنی کنت ترابا... ای کاش من خاک بودم... خدایا، به من لیاقت خوب بودن دادی و اینطور بین دوستان نشانم دادی پس لیاقت حقیر شمردن خود در مقابل آن بزرگان را هم بده تا گمراه نشوم. خدایا، من از روشنی روز فرار کردم و به سیاهی شب پناه آوردم به این امید که در پناه تو باشم و با تو درد دل کنم مرا از تاریکی شب چه باک و ترس که سیاهی را در درون سینه‌ام دارم و در تاریکی شب می‌نشینم که در تاریکی سیاهی قبرم را پاک کنی... خدایا، تو با بندگان نسبه معامله می‌کنی و گفתי ای بنده تو عبادت کن پاداشش نزد من است در قیامت اما شیطان همیشه نقد معامله کرده با بندگان می‌گوید: گناه کن و در عین حال مزه‌اش را به تو می‌چشانم. پس خدا برای خلاصی از این هوس‌ها تو مزه عبادت را به من بچشان که بالاترین و شیرین‌ترین مزه‌هاست.

شهید استاد نظری، جوانی ۱۶ ساله باجته کوچک و صورتی که هنوز محاسنش در نیامده بوده وقتی صحبت از وضع مالی پدرش که صاحب یکی از نمایشگاه‌های مبل در تهران بود، و وضع زندگی شان به میان می‌آمد شاید با خود می‌گفتی، این هم از آن بچه‌های نازک نارنجی بالای شهری است که معلوم نیست چطوری زده به سرش که به جبهه بیاید. هنگامیکه می‌فهمیدی در خانه بزرگ با مستخدمین فراوان زندگی می‌کند و یا اینکه پدرش بنا داشته او را به سوئد نزد بستگانش بفرستد، تا در آنجا به تحصیل و زندگی ادامه بدهد و حتی بلیط هواپیما هم تهیه شده بود شاید شکت به یقین تبدیل می‌شد. گردان شان به مرخصی رفت، اما محمود مرخصی نرفت تهران، تا از مظاهر دنیوی و خانه‌ی پرازرفاه دور باشد. محمود به همه علائق و رفاه دنیوی پشت پا زده و به جبهه آمده بود، از دنیا چادر و سنگر خاکی جبهه را ترجیح داده بود به کاخ بزرگشان... او دیگر مستخدم نمی‌خواست چرا که خود خادم الحسین، بچه‌ها شده بود و افتخار هم می‌کرد، به این منصب محمود در بهمن ۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۸ در فاو به شهادت رسید. راوی: ناصر کاوه



کتاب نکاتش و عبادت شهید، ناصر کاوه

## فرازی از مناجات شهید، دکتر مصطفی چمران

خدایا: از آنچه کرده ام اجر نمی خواهم و به خاطر فداکاری های خود بر تو فخر نمی فروشم، آنچه داشته ام تو داده ای و آنچه کرده ام تو میسر نمودی، همه استعدادهای من، همه قدرت های من، همه وجود من زاده اراده تو است، من از خود چیزی ندارم که ارائه دهم، از خود کاری نکرده ام که پاداشی بخواهم...

خدایا: هنگامی که غرش رعد آسای من در بحبوحه طوفان حوادث محو می شد و به کسی نمی رسید، هنگامی که فریاد استغاثه من در میان فحش ها و تهمت ها و دروغ ها ناپدید می شد... تو ای خدای من، ناله ضعیف شبانگاه مرا می شنیدی و بر قلب خفته ام نور می تافتی و به استغاثه من لبیک می گفتی. تو ای خدای من، در مواقع خطر مرا تنها نگذاشتی، تو در تنهایی، انیس شبهای تاریک من شدی، تو در ظلمت ناامیدی دست مرا گرفتی و هدایت کردی. در ایامی که هیچ عقل و منطقی قادر به محاسبه نبود، تو بر دلم الهام کردی و به رضا و توکل مرا مسلح نمودی... خدایا: تو را شکر می کنم که مرا بی نیاز کردی تا از هیچکس واز هیچ چیز انتظاری نداشته باشم. من اینقدر احساس بی نیازی می کنم که در زیر شدیدترین حملات هم از کسی تقاضای کمک نمی کنم، حتی فریاد بر نمی آورم حتی آه نمی کشم در دنیای فقر آنقدر پیش می روم که به غنای مطلق برسم....

خدایا: از بد کردن آدمهایت شکایت داشتم به درگاهت، اما شکایتی را پس می گیرم من نفهمیدم و فراموش کرده بودم که بدی را خلق کردی تا هر زمان که دلم گرفت از آدمهایت، نگاهم به تو باشد. گاهی فراموش می کنم که وقتی کسی کنار من نیست، معنایش این نیست که تنهایم. معنایش این است که همه را کنار زدی تا خودم باشم و خودت. با تو تنهایی معنا ندارد، مانده ام تو را نداشتم چه می کردم...

خدایا: خسته و دلشکسته ام. مظلوم از ظلم، پژمرده از جهل اجتماع، ناتوان در مقابل طوفان حوادث، ناامید در برابر مبهم و مجهول، تنها، بی کس و فقیر در کویر سوزان زندگی، محبوس در زندان آهنین حیات. دل غمزه و دردمندم، آرزوی آزادی می کند و روح پژمرده ام خواهش پرواز دارد...

خدایا: تو را شکر می کنم که مرا با درد آشنا کردی تا درد دردمندان را لمس کنم، و به ارزش کیمیایی درد پی ببرم، و ناخالصی های وجودم را در آتش درد بسوزم، و خواسته های نفسانی خود را زیر کوه غم و درد بکوبم، و هنگام راه رفتن بر روی زمین و نفس کشیدن هوا، وجدانم آسوده و خاطر آرام باشد تا به وجود خود پی ببرم و موجودیت خود را حس کنم... خدایا: خوش دارم که در نیمه های شب در سکوت مرموز آسمان و زمین به مناجات برخیزم. با ستارگان نجوا کنم و قلب خود را به اسرار ناگفتنی آسمان بگشایم. آرام آرام به عمق کهکشان ها صعود نمایم، محو عالم بی نهایت شوم. از مرزهای علم وجود در گذرم و دروادی ثنا غوطه ور شوم و جز خدا چیزی را احساس نکنم... ای پاهای من! سریع و توانا باشید. ای دست های من! قوی و دقیق باشید. ای چشمان من! تیزبین و هوشیار باشید. ای قلب من! این لحظات آخرین را تحمل کن. به شما قول می دهم که پس از چند لحظه، همه شما در استراحتی عمیق و ابدی آرامش بیابید. من دیگر شمارا رنج نخواهم داد. دیگر به شمایی خوابی نخواهم داد و دیگر شما از خستگی فریاد نخواهید کشید.

...ای پای عزیزم، ای آنکه همه عمر وزن مرا متحمل کرده ای و مرا از کوه ها و بیابان ها و راه های دور گذرانده ای، ای پای چابک و توانا، که در همه مسابقات مرا پیروز کرده ای، اکنون که ساعت آخر حیات من است. از تو می خواهم که با جراحت و درد مدارا کنی، مثل همیشه چابک و توانا باشی و مرا در صحنه نبرد ذلیل و خوار نکنی... و به خون خود نهیب زد: آرام باش، این چنین به خارج جاری مشو، من اکنون با تو کار دارم و می خواهم که به وظیفه ای درست عمل کنی!...

خدایا: وجودم اشک شده، همه وجودم از اشک می جوشد، می لرزد، می سوزد و خاکستری شود. اشک شده ام و دیگر هیچ، به من اجازه بده تا در جوارت قربانی شوم و بر خاک ریخته شوم و از وجود اشکم غنچه ای بشکفد که نسیم عشق و عرفان و فداکاری از آن سرچشمه بگیرد...



کتاب نیکبختی و عبادت شهید، ناصر کاویانی



## دعای توسل

شب قبل از عملیات، بچه‌ها تصمیم داشتند بیرون چادرها دعای توسل بخوانند. دشت را حال و هوایی خاص در بر گرفته بود. قرار بر این شد که از جمع بچه‌ها، هر کسی به انتخاب خودش، یک قسمت از دعا را قرائت کند و به یکی از ائمه اطهار(ع) توسل بجوید... دعا آغاز شد و از میان بروبچه‌ها که نزدیک به چهل نفر می‌شدند، چهارده نفر به اختیار به چهارده معصوم(ع) متوسل شدند. یکی دو روز بعد، عملیات آغاز شد و عجیب این جاست که هر چهارده نفری که آن شب دعا را برگزار کرده بودند، به مقام شهادت نایل آمدند.. کتاب: خاطرات کوتاه از عملیات‌های بزرگ

## سیره امام خمینی در دعا کردن

امام خمینی برای دعا اهمیت خاصی قائل بود و همواره ذکر و دعا را جزء اصلی‌ترین برنامه‌های روزانه خود قرار می‌داد و عمر خود را با یاد و نام خدا سپری می‌کرد. امام با دعای کمیل و مناجات شعبانیه انس داشت و دعاهای ایشان مرتب و مستمر بود. ایشان تا زمانی که در نجف اشرف بود، بارها و طبق برنامه‌ای حساب شده، زیارت عاشورا و زیارت جامعه کبیره می‌خواند. ایشان غالباً در آغاز و پایان آثار مکتوب و شفاهی خود دعا می‌کرد و در نامه‌هایشان طلب دعا از مخاطب دیده می‌شود. همچنین یکی از سفارش‌های امام خمینی مطالعه در ادعیه بوده است. ایشان در دعاهای خود دیگران را فراموش نمی‌کرد که این خود جامع‌بینی ایشان را در مسائل عبادی و اخلاقی نشان می‌دهد.. امام خمینی در دعاهای شخصی خود به اموری توجه داشته است؛ از جمله: نقص ذاتی و تکوینی انسان به اینکه عین فقر و وابستگی به خدای متعال است؛ ضعف و عجز انسان از شکرگزاری؛ ناتوانی در برابر شیطان و وسوسه‌های او؛ کمک خواستن از خداوند در زوال حب نفس و حب دنیا از قلب و آشنایی با توحید؛ درخواست توکل، صبر، مقاومت، رضا و توفیق؛ درخواست رفع حجاب‌های غلیظ و همنشینی با پاکان و مخلصان... منبع: اخلاق و سیره امام خمینی





## دعا بلای بزرگ را دفع میکند

خیلی امیدوار هستم بخصوص به دل پاک و صاف جوانها، و عناصر مؤمن و متقی و پرهیزگار که اینها واقعاً میتوانند با دعای خودشان بلاهای بزرگ را دفع کنند. این بلا به نظر ما بلای آنچنان بزرگی نیست، از این بلاها بزرگ تر هم وجود داشته و دارد.

کتاب تکلیف و عبادت شکر، ناصر کاروان



### ✦ معامله

شهید آیت الله دستغیب در پاییز ۶۰ در تجلیل از رزمندگان فرمودند: آهای بسیجی خوب گوش کن چه می گویم. من می خواهم به تو پیشنهاد یک معامله بدهم که در این معامله سرت کلاه برود. من دستغیب حاضر یک جا ثواب هفتاد سال نمازهای واجب، نوافل، روزه ها، تهجدها و شب زنده داری هایم را بدهم به تو، و در عوض ثواب آن دو رکعت نمازی را که تو در میدان جنگ بدون وضو پشت به قبله با لباس خونی و بدن نجس خوانده ای از تو بگیرم آیا تو حاضر به چنین معامله ای هستی؟ ... منبع: نوید شاهد

### ✦ گردن کج

وقتی نماز می خواند، گردنش کج بود. یکی گفت: مگر گردنت شکسته، که گردنت را راست نمی گیری؟ ... گفت: در درگاه خدا گردن که هیچ است، تمام اعضا و جوارح بدن باید شکسته باشد...

شهید محمد مهدی خادم الشریعه،

منبع: کتاب صبح

# کتاب نیکبختی و عبادت شهید، ناصر کاوی



## ✦ نماز سید مرتضی آوینی

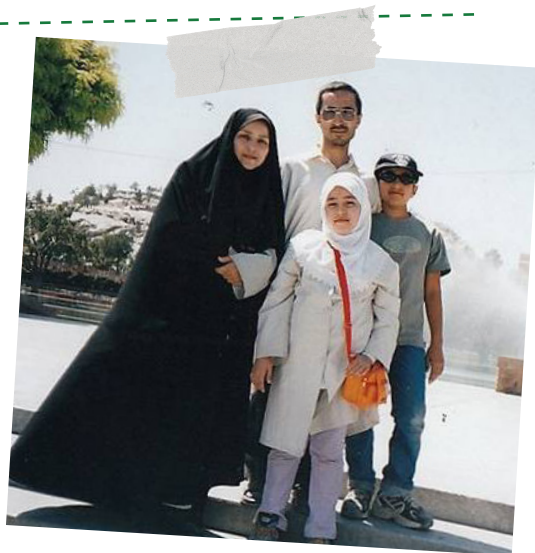
به نماز سید که نگاه می‌کردم، ملائک را می‌دیدم که در صفوف زیبای خویش او را به نظاره نشسته‌اند. رو به قبله ایستادم. اما دلم هنوز در پی تعلقات بود. گفتم: نمی‌دانم، چرامن همیشه هنگام اقامه نماز حواسم پرت است. به چشمانم خیره شد. مواظب باش! کسی که سرنماز حواسش جمع نباشد، در زندگی نیز حواسش اصلاً جمع نخواهد شد. گفت و رفت. اما من مدتها در فکر ارتباط میان نماز و زندگی بودم. نماز مهمترین چیز است، نمازت را با توجه بخوان بار دیگر خواندم. اما نماز سید مرتضی آوینی چیز دیگری بود.

منبع: کتاب همسفر خورشید

## ✦ خجالت

...من گاهی اوقات از دیدن نماز خواندن آقا مجید خجالت می‌کشیدم. ایشون هنوز نمازش رو شروع نکرده، ما هشت رکعت از نمازمون رو خوانده بودیم. ایشون خیلی در عبادت شون وزین بودند. یکی از دوستان هم خوابگاهی شون می‌گفت: مجید وقتی ۱۸ ساله بود، نماز شبش ترک نمی‌شد.

خاطره ای از زندگی دانشمند شهید دکتر مجید شهریاری  
منبع: مجموعه خاطرات دانشمندان شهید هسته ای



## ✦ زیر چفیه با خدا مناجات می‌کرد

در اتوبوس پرده ی پنجره یا چفیه ی خود را به صورت می‌انداخت تا تصور کنند که خواب است و در آن حال اشک ریزان و با سوز خاصی ذکر می‌گفت و یاد خدا می‌کرد. ماه رمضان بود و بچه‌ها برای گرفتن افطار مقابل سالن غذا خوری دبیرستان صف کشیده بودند. من هم غذایم را گرفتم، اما به علت خستگی ترجیح دادم که در اتاق خودمان در خوابگاه افطار کنم...

وقتی وارد خوابگاه شدم، زمزمه ی سوزناکی شنیدم. نزدیک تر که رفتم، سید محمد را دیدم که به پهنای صورت اشک می‌ریزد و در حال راز و نیاز با خداست. مدتی مبهوت و متعیر به تماشایش ایستادم و بعد با حالتی منقلب آنجا را ترک کردم تا مبادا مزاحم معاشقه ی او با پروردگارش باشم.

شهید مدافع حرم سید محمد موسوی،  
منبع: کتاب به زلالی آب

کتاب نیکبختی و عبادت شهید ناصر کاویانی



### ← ای کاش هزاران بار شهید شوم

خدایا! از یک سوی باید بمانیم تا شهید آینده شویم و از دیگر سو باید شهید شویم تا آینده بماند. هم باید امروز شهید شویم تا فردا بماند و هم باید بمانیم تا فردا شهید نشود... چه می شد امروز شهید می شدیم و فردا زنده می شدیم تا دوباره شهید شویم که هزاران بار هم شهید شویم و دوباره زنده شویم و باز کشته شویم. ما از مردن نمی هراسیم، اما می ترسیم بعد از ما ایمان را سر ببرند و اگر نسوزیم هم، که روشنایی می رود و جای خود را دوباره به شب می سپارد. چه باید کرد؟... خدایا پرواز را به ما بیاموز تا مرغ دست آموز نشویم و از نور خویش آتش در ما بیفروز تا در سرمای بی خبری نمانیم... خون شهیدان را در تن ما جاری گردان تا به ماندن خو نکنیم و دست آن شهیدان را بر پیکرمان آویز تا مشت خونین شان را برافراشته داریم... خدایا چشمی عطا کن تا برای تو بگرید، دستی عطا کن تا دامانی جز تو نگیرد، پایی عطا کن که جز راه تو نرود و جانی عطا کن که برای تو برود...

قسمتی از مناجات نامه شهید، مهدی رجب بیگی

### ← شهید مجتبی عزیزی

ساعت ۱۱ شب بود. همه در سنگر بودیم. مجتبی جهت ادای نماز شب به قصد وضو از سنگر خارج شد. دشمن همه جا را به دشت را زیر آتش گرفته بود. صدای انفجار پیاپی خمپاره ها سکوت شب را در هم شکست. مجتبی هنوز برنگشته بود یکی از بچه ها برای آوردن آب بیرون رفته بود. در همان لحظه، خمپاره ای در نزدیک ما با صدای مهیبی منفجر شد. رزمنده ای که برای آوردن آب رفته بود، هیجان زده و با رنگ و روی پریده به داخل سنگر بازگشت و گفت: عجله کنید، بیایید گونی ها!... گونی های شن در کنار تانکر آب ریخته اند و مجتبی؟ همین که اسم مجتبی را شنیدم همه مان سراسیمه بیرون آمده و به سکوی تانکر آب دویدیم. تانکر سوراخ شده بود و گونی های شن ریخته بود. پیکر پاک مجتبی عزیزی در زیر گونی ها افتاده بود. گونی ها را به کنار زدیم. دیگر دیر شده بود و او در محراب عبادت خود به شهادت رسیده بود. ریزش آب تانکر همچنان ادامه داشت و ...

راوی: همرزم شهید

# کتاب نکاتش و عبادت شهید، ناصر کاوی

## ✦ نماز عارفانه

امیر در نیمه شب ۲۲ آبان ماه ۶۲ در جریان عملیات آزادسازی زندان مرزی دولتو در منطقه عملیات سردشت بر اثر اصابت گلوله‌ی دشمن مجروح شد. در لحظات آخر عمر پیوسته بامعبود خویش راز و نیاز می‌کرد و گل سرود عشق را از کلام پروردگارش می‌جست: رب اشرح لی صدری و یسر لی امری... از هم سنگرانش خواست تا او را در حالی بخوابانند که سر بر سجده بگذارد و دو رکعت نماز عشق اقامه کند. چه با شکوه بود شهادت و ناز عارفانه‌ی شهید امیر ملکی.

## ✦ خضوع در نماز

اولین وصیت من به شما راجع به نماز است. چیزی را که فردای قیامت به آن رسیدگی می‌کنند، نماز است. پس سعی کنید در حد توان تان نمازهای خود را سر وقت بخوانید. قبل از شروع نماز از خداوند منان توفیق حضور قلب و خضوع در نماز را طلب کنید...

فرازی از وصیت نامه، شهید سید مجتبی علمدار



## شهید مدافع حرم، حسین دارابی

پرودگارا... دوست دارم در همین جا رضایت خودم را از جاهلی که بنده را به قتل می‌رساند تسلیم شما کرده باشم و البته شکایت خود را نیز از دو گروه نزد شما تا روز قیامت به امانت بگذارم... گروه اول: کسانی که خود در پوچ‌گرایی هستند و برای آنکه آن ننگ را از دوش خود بردارند، در صدد برمی‌آیند، تا ما را در راهی که هستیم، بی هدف نشان بدهند و گروه دوم: کسانی هستند که با مکر و ریا سعی می‌کنند، به تفریح و یا برای بدست آوردن منافع دنیوی روی خون شهدا موج سواری بکنند... وصیتی از شهید مدافع حرم، حسین دارابی

## ✦ اذانی که به شهادتین ختم شد

بار دوم اعزامش بود. وقتی شب بیست و پنجم فروردین درگیری شروع شد تا نزدیک ظهر روز بعد ادامه پیدا کرد. جنگ تن به تن با داعشی‌ها شدت پیدا کرده بود. در آن بحبوحه فضای نبرد، بسیاری از مدافعان حرم مجبور شدند نماز مغرب و عشا را با پوتین بخوانند. چرا که فرصت نبود و جرأت هم نمی‌کردند سرشان را بلند کنند. نزدیک‌های صبح ناگهان صدای اذان از بی سیم به گوش رسید. محمد حسین طبق عادت همیشگی‌اش، در لحظات اول وقت شروع به اذان گفتن کرد تا به نیروهای در حال نبرد یادآوری کند وقت نماز است. تنها نیم ساعت بعد از آن، از بی سیم صدای شهادتین محمد حسین به گوش رسید که در اتاقک روضه‌خوانی پادگان، روحش به سوی آسمان پرواز کرد...

شهید مدافع حرم، محمد حسین حمزه

کتاب نیکبختی و عبادت شکر، ناصر کاوی



## ✦ قنوت

بارش بی‌امان خمپاره‌ها تا نیمه شب ادامه داشت. ترکش‌های سرخ خواب را از همه گرفته بود. زیر پل تعدادی از افراد نشسته بودند، همدانی از زیر پل بیرون آمد، مات و حیران به روی پل نگاه کرد. نزدیک دهنه پل و کنار تپه مجاهد کسی به نماز ایستاده بود. صدای انفجار خمپاره‌ها لحظه ای قطع نمی‌شد. دوباره نگاه کرد شهبازی در وسط آتش دشمن مثل ابراهیم با آرامش به قنوت ایستاده بود. جرات حضور در خلوت شهبازی را نداشت. طاقت نیاورد در حالی که اشک پهنای صورتش را پوشانده بود، به زیر پل بازگشت. خلوص نماز شب‌های شهبازی در میان اهل جبهه مشهور بود، و همدانی با تمام وجودش این خلوص را در ظلمات شب مشاهده کرده بود.

برشی از زندگی شهید محمود شهبازی راوی: سردار شهید همدانی

کتاب نیکبختی و عبادت شهادت، ناصر کاوی

## ✦ سجده عشق

در جزیره مجنون یک روز عراق از ساعت پنج صبح پاتک زد و شروع کرد به ریختن آتش و تا ظهر هم ادامه داشت. در اینکه حتماً باید نماز را به جا می‌آوردیم شکی نداشتیم. وقتی نماز را تمام کردیم دیدیم تانک‌ها به ما نزدیک می‌شوند. به سرعت شروع کردیم به آرمی جی زدن. من و بوروبورانی در کنار هم بودیم. بعد از چند لحظه وقتی سرم را به طرف ایشان برگرداندم دیدم به حالت سجده سرش را روی خاک گذاشته است. در همان حالت گفت: مگر نماز را نخوانده‌ای؟ او تکانی نخورد. حرفی هم نزد. بالای سرش که رفتم دیدم گلوله دوشگاه درست خورده بود وسط گلویش. خواستم بلندش کنم اما گذاشت. می‌خواست در همان حالت سجده به دیدار معبود بشتابد...

خاطره ای از شهید ذوالفقار بوروبورانی



## ✦ دیدار با ملائک

چشم که باز کردم دیدم دو برادر کنار هم به نماز شب ایستاده اند. بعد از نماز، قنبر گفت: «داداش میبینی؟»

- چی؟

- ملائک خدا رو!

- آره داداش، هم می بینم، هم صداشونو می شنوم...

برشی از زندگی شهیدان قنبرعلی و جلیل ملک پور از شهدای فارس

## سجده

خدایا، چه خوش است از علایق بریدن و به ذات کبرایی پیوستن! خدایا، آنقدر در این راه پا نمی‌نهم تا از پای بیفتم، آنقدر بر خاکت سجده می‌کنم تا تو را پیدا کنم. آنقدر دعا می‌کنم تا قلبم را خانهات گردانی و آنقدر در می‌زنم تا به رویم درواکنی و مشتری جانم شوی....

## ۱۵ سال هست که نماز صبح ام قضا نشده!

به سید گفتم: وصیتی نداری، نمازی، روزه‌ای؟ گفت، «من حتی یک روز نماز و روزه قضا ندارم. خیالم راحت است، مادرم ما را از کودکی اهل نماز و روزه تربیت کرد.» یک بار حرف بسیار عجیبی زد که هنوز هم باورش برای ما مشکل است. سید گفت، «محمدرضا من ۱۵ سال است که نماز صبحم قضا نشده است!» در ذهنم حساب کردم، سید ۲۹ سالش بود. یعنی هیچ نماز قضایی نداشت؟! برایم عجیب بود. این حرف عجیب سید در مورد نماز صبح، بارها من را به فکر فرو برد....

## دعای کمیل

...در بیمارستان دزفول، پزشکان چاره ای جز قطع دست او ندیدند اما شدت جراحات، آقا مهدی را به تهران کشاند. پزشک ایشان تعریف می‌کرد: همراه با تعدادی از پرستاران سریعاً خود را بالای سر ایشان رساندیم. خون زیادی از او رفته و کاملاً بیهوش بود، اما لبانش تکان می‌خورد. فکر کردیم هذیان می‌گوید اما دقیق که شدیم، دیدیم رسا و شیرین، در بیهوشی دعای کمیل را زمزمه می‌کند....  
بخشی از خاطرات شهید مهدی ظل انوار

# کتاب نیکبانش و عبادت شکر، ناصر کاوی

## ← سرهنگ زمان شاه

سرهنگ زمان شاه بود. اهل نماز و دعا نبود. مصطفی را که می دید؛ سلام نظامی می داد. هر دو فرمانده بودند. مصطفی که دعا می خواند، می آمد یک گوشه می نشست. روضه خواندنش را دوست داشت. چراغ ها که خاموش می شد، و کسی کسی را نمی دید، قنوت گرفته بود. سرش را انداخته بود پایین، گریه می کرد. یادش رفته بود فرمانده است. بلند بلند گریه می کرد. می گفت: همه ی این ها را من از مصطفی دارم...

از صبح تا شب در منطقه رملی شمال دشت آزادگان راه رفتیم. ۱۸ کیلومتر در تنگه ی صعده، آقا مصطفی دعای کمیل با حالی خواند. - خدایا، تو دیدی که راه

رفتن تو رمل ها مشکله. ما چطور هفت گردان رو بیاریم پشت سر عراقی ها؟ تازه

خسته و کوفته بزنند به دشمن. تو ارحم الراحمینی. برای تو سفت کردن رمل ها زیر پای بچه ها کار ساده ایست. دو هفته بعد، یک ساعت قبل از شروع عملیات فتح بستان، باران شدیدی آمد و رمل ها سفت شد. گردان های خط شکن انگار توی هوا راه می رفتند. مصطفی کنار معبر ایستاده بود و گریه می کرد: خدایا، گفتن که تو هر کاری که بخواهی می تونی بکنی!

بچه های گردان امام حسین (ع) با کماندو های عراقی درگیر شدند و شروع به پاکسازی سنگرهای آنها کردند، در آن تاریکی مطلق که دهها شهید و مجروح داده بودیم، صدای مصطفی از بی سیم قوت قلب بود: السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیک و رحمت الله و برکاته...

گفتم: با فرمانده تون کار دارم. گفت: الان ساعت یازده است، ملاقاتی قبول نمی کنه.

رفتم پشت در اتاقش، در زدم. گفت: کیه؟... گفتم: مصطفی منم. گفت: بیا تو... سرش رواز سجده بلند کرد، چشمش سرخ و خیس اشک بود و رنگش پریده بود. نگران شدم. گفتم: چی شده مصطفی؟... خبری شده؟... کسی طوریش شده؟... دو زانو نشست. سرش رو انداخت پایین. زل زد به مهرش. دانه های تسبیح رو یکی یکی از لای انگشتاش رد می کرد. گفت: ساعت یازده تا دوازده هر روز رو را فقط برای خدا گذاشتم. برمی گردم کارهام رو نگاه می کنم واز خودم می پرسم کارهایی که کردم، واسه خدا بود یا واسه دل خودم؟...

شهید حجت السلام مصطفی ردانی پور، منبع: یادگاران ۸، کتاب ردانی پور

## سردار شهید، محمد رضا کارور



بچه ها محاصره شده بودند و راه به جایی نداشتند. ارتباط هم قطع شده بود. نیروهای پشتیبانی، نمی توانستند کمک برسانند. همه تشنه و گرسنه بودند. شهید کارور هر چه تلاش کرد و خودش را به آب و آتش زد تا بتواند لااقل کمی آب برای رفع تشنگی نیروهایش تهیه کند، موفق نشد و کوشش او، بی ثمر ماند. هرکس در گوشه ای نشسته بود. در همین لحظه، بچه ها "محمد رضا را دیدند که با قدم های استوار، به طرف تپه های بازی دراز می رود. تیمم کرد و روی یکی از تپه ها ایستاد. تکبیره الاحرام را با صدای بلند گفت و شروع کرد به نماز خواندن. مدتی طول کشید تا به رکوع رفت و چند دقیقه ای طول کشید تا سر از رکوع برداشت و به خاک افتاد. نمازش که تمام شد، دست هایش را بالای سرش برد و چشم هایش را بست. نمی دانم با چه حالی، با چه اخلاصی، چگونه دعا کرد که در همان لحظه، صدای الله اکبر و فریاد شادی بچه ها به گوش رسید و باران، نم نم شروع به باریدن کرد.

# کتاب نیکبش و عبادت شهید، ناصر کاوی

## کوتاهی مرا ببخش

بنده حقیر، حسین همدانی، شاگرد تنبل دفاع مقدس، اعتراف میکنم که وظایف خودم را به خوبی انجام ندادم و بعضی موقعها این نفس سرکش سراغ من میآمد و مرا گول میزد و سوسه میشدم، نق میزد، درونم اعتراض ایجاد می شد!...

اما خدا مرا کمک می کرد، متوجه می شدم، پشیمان می شدم، توبه می کردم و از خدا طلب عفو و بخشش می کردم و مرا می پذیرفت و این اواخر هم خیلی دلم هوای رفتن کرده بود!... خدا کند که در موقع جان دادن راضی باشد خدای مهربان، و خودم به رحمت او امیدوار هستم نه به عملکرد خودم!... از همه دوستان و آشنایان حلالیت میطلبم!... از امام و مولایم حضرت آیت الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای که نتوانستم سرباز خوبی باشم عذرخواهی کرده و کوتاهی مرا ان شاء الله به لطف و بزرگواری خودشان ببخشند!...

برشی از زندگی سرلشکر پاسدار شهید حاج حسین همدانی



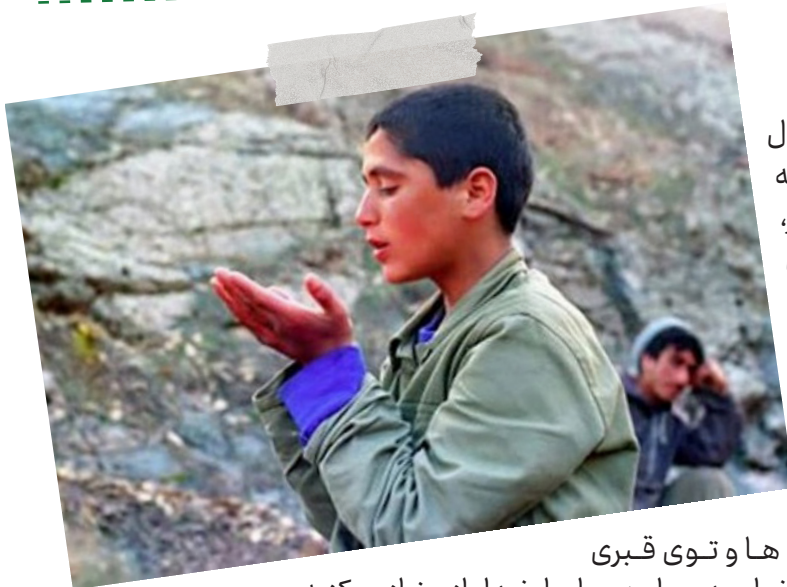
حسین که در موقع جان دادن می‌باید عذر طلبان  
و عودا به ائمه و اسیر در همت نه به عملکرد خود  
کتاب نکاتش و عبادت شهادت، ناصر کاوی

## ← ربنا، ربنا

در سن ۱۹ سالگی خوابی دیدم. اتاق کوچکی بود که شهید مجید حقیقتی سجاده پهن کرده بود و دست به دعا بالا برده بود و دائم ربنا، ربنا می گفت. از خواب که بلند شدم بدنم لرزید و به شدت تحت تأثیر خوابم بودم... ۱۰ سال بعد برادر سیاح عضو بسیج اتاقی را گوشه مسجد به من نشان داد و گفت: این اتاق مجید بود رفتیم به طرف اتاق درب را باز کرد، مقابل درب داخل اتاق نوشته بودند، برادر مجید سلام ما را به روح اله برسان. داخل اتاق شدم بوی مجید را در اتاق احساس کردم این همان اتاقی بود که ۱۰ سال پیش مجید را داخل آن دیدم که ربنا می گفت و تاحال آن اتاق را ندیده بودم اما تمام مناظر اتاق همان اتاقی بود که در خواب دیده بودم. بعد ساک مجید را پیدا کردیم لباس خاکی جبهه داخل ساک بود در ساک که باز شد بوی عطر مجید از ساک بلند شد و در فضا پیچید...

گزیده ای از خاطرات آقای فرجام وهابی پسر خواهر شهید مجید حقیقتی

## ← ابکی لظلمت قبری



چند شب پیش، بچه های لشکر حضرت رسول (ص) اومدن برام مطلبی رو نقل کردند که خیلی تکونم داد. ظاهراً یکی از بچه های لشکر، که شانزده سال بیشتر ندارد، هر شب بیرون می رفته و از چادر دور می شده اینها خیال می کردن اون برای این که ریا نشه خودش رو از چشم همه دور می کنه و مثل بقیه به نماز شب مشغول می شه. یه شب نقشه می کشن که دنبالش برن و بین کجا میره و چرا اون قدر دور می شه. وقتی دنبالش میرن،

متوجه می شن، اون میره پشت یکی از تپه ها و توی قبری

که خودش، با زحمت کنده و آماده کرده، خوابیده و اون جا با خدا راز و نیازی کنه.

بچه ها می گفتن داخل قبری که قسمت از دعای ابو حمزه ی ثمالی رو می خونده و وقتی به این قسمت دعا که می گه: ابکی لظلمت قبری می رسیده، ضجه می زده و ناله می کرده، طوری که اونایی که دنبالش رفته بودن هم اشک شان درآمده. هنگام نقل این خاطره همت چند بار بغض اش گرفت و گریه صحبت هایش را قطع کرد. بعد در حالی که اشک هایش را پاک می کرد، ادامه داد: من نمی دونم، آخه یک بچه شانزده ساله مگه چقدر گناه داره، که این طور به درگاه خدا ناله می زنه. چهره گریان و حالت عاطفی و معنوی شهید همت در آن شب را، هیچگاه از خاطر نمی رود.

منبع: خبرگزاری فارس

## ← اشکریزان

بسیجی های شیراز، خط چژابه را از ما تحویل گرفتند. حالا بعد از یک ماه تحمل سخت ترین فشارها به دوکوهه برمی گشتیم تا در عملیاتی که بعدها فتح المبین نام گرفت، شرکت کنیم. با هفت هشت گردان آمده بودیم، یعنی بیش از دو هزار نفر، و باکم تر از سیصد نفر برمی گشتیم. مصیبت زده بودیم. یک هفته بود آن ها که مانده بودند گریه می کردند. دل ها شکسته بود، اما پدر بعضی ها را درآورده بودیم. تا آمدیم راه بیفتیم، غروب شد. مصطفی گفت: نماز رو بریم جلوتر، توی رمل ها بخونیم. سه چهار نفری می شدیم. همه گریه می کردند. مصطفی، رو به قبله برای خدا خواند، اشکریزان: "یا مُحْسِنُ قَدْ آتَاكَ الْمُسِيءُ، أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ أَنَا الْمُسِيءُ." آن جلوتر، بیش از پانصد نفر از بچه های امام مانده بودند، با بدن های چاک چاک. ما باید به آن ها اقتدا می کردیم...

برگرفته از کتاب بوی باران سید علی بنی لوحی، انتشارات راه بهشت (اصفهان)

# کتاب نیکبش و عبادت شهید، ناصر کاوی



### ✦ نماز خواندن اسراء زیر پتو

بارها اتفاق می افتاد که هنگام نماز دژخیمان بعضی به بچه ها حمله می کردند و جهت آن ها را از قبله تغییر می دادند و نماز را بهم می زدند حتی یک شب مجبور شدیم نماز مغرب و عشا را به حالت خوابیده و زیر پتو به جا بیاوریم. روزه گرفتن جرم سنگین تری بود بچه ها غذای ظهر را می گرفتند و در یک پلاستیک می ریختند چهار گوشه آن را جمع کرده و گره می زدند سپس این غذا را در زیر پیراهن خود پنهان می کردند و افطار میل می نمودند اگر موقع تفتیش از کسی غذا می گرفتند او را شکنجه می دادند. آن غذای سرد ظهر با غذای مختصری که احياناً در شب می دادند را بچه ها به عنوان افطار می خوردند و تا افطار بعد به همین ترتیب می گذشت...

برشی از زندگی شهید مرتضی حاج باقری، منبع: مشرق



### ✦ انس با دعا و مناجات

یک شب بیدار شدم و دیدم کسی در اتاق نیست. رفتم بیرون. چون معمولاً صابون در دستشویی نبود. کورمال کورمال به داخل تدارکات دسته رفتم. ناکهان یکه خوردم. پشت کارتن های تغذیه، قامتی بلند ولی خمیده، با گردنی کج دیدم. رفتم داخل. زیر نور مهتاب، چهره ی ملتهب و گریان و دست های به التماس بلند شده ی مسعود شادکام نمایان شد. مدتی نشستم و با صدای ناله و گریه ی مسعود هم نوا شدم. در قنوتش داشت تند تند با اشک و ناله مناجات شعبانیه را از حفظ می خواند و اشک می ریخت.

برشی از زندگی شهید مسعود شادکام،  
منبع: حماسه ی یاسین



### ✦ دعای عاشقی دلباخته

مرد نماز و نیاز بود و در برپایی مراسم دعا و نیایش سعی فراوان داشت. توصیه می کرد تا برادرانی چون سردار شمایی یا سردار بهروزی و یا بنده امام جماعت باشند و خود چنان گردن را کج می کرد که گویای خضوع و خشوع یک بنده ی پرکشیده و دلباخته بود. در مجلس دعای کمیل، خالصانه و عارفانه شرکت می کرد و با حضور او مجلس رنگ و بوی دیگری داشت و حالت روحانی و معنوی خاصی به خود می گرفت. وقتی چراغ ها خاموش می شد و عبارات پرمغز مولی (ع) خوانده می شد، چه جانسوز مویه می کرد. و این حالات او برای ما ضرب المثل بود و نیز الگویی از دعای عاشقی دلباخته. گریه ی شدیدش از دلی حکایت می کرد که آتش فراق بر آن افکنده باشند، یعنی، صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک...

برشی از زندگی شهید مجید بقائی - منبع: تا چشمه بقا

کتاب نکاتش و عبادت شهادت، ناصر کاوی



### مناجات با خدا

آخر شب بود. دلم برایش تنگ شده بود. به خودم گفتم: تو چه طور خواهی هستی که برادرت توی بیمارستانه، برو یه سر بهش بزن. می دانستم ناراحت می شود که شب برویم بیرون. گفتم: علی الله. می روم، هر چه بادا باد... رفتم بیمارستان پشت در اتاقش... مراقب ایستاده بود و برق اتاقش خاموش بود. گفتم: لای در را باز کنید، من این را برایش بگذارم تو و یک نظر ببینمش و بروم. یادم نیست چی برایش برده بودم، ولی یک چیزی برده بودم. بیش تر بهانه بود. در را که باز کردند، دیدم صدایش می آید. داشت با خدا مناجات می کرد. خواستم بیایم بیرون که من را دید. گفت: این جا چه کار می کنی؟ گفتم: دلم برات تنگ شده بود، آمدم بینمت... گفت: من راضی نیستم این ساعت شب بیایی این جا... گفتم: زود می روم. گفت: برو... از قرارگاه بیسیم زدند. محمود را می خواستند. کار فوری داشتند باهاش. یک گوشه دنج پیداش کردم. داشت نماز می خواند. صورتش را گذاشته بود روی خاک ها. چند بار صدایش زدم، چیزی نگفت. مثل خودش به حالت سجده افتادم. دهانم را بردم نزدیک گوشش. گفتم: محمود جان از قرارگاه خواستنت، چی بگم به شون؟ چیزی نگفت. نفس کشیدنش معلوم بود، و تکان خوردن لب هاش؛ روحش ولی گویی جای دیگری سیر می کرد. نیم ساعت تو همان حال و هوا بود. بعدش رفت طرف ارتفاع بیست و پنج، نوزده. سحر نشده، خبر شهادتش را آوردند...

منبع: یادگاران، جلد ۶ کتاب شهید محمود کاوه، ص ۲۲

کتاب نیکبختی و عبادت شهید، ناصر کاوه

## تضرع به درگاه الهی در مجالس دعا

به دوستانش توصیه می کرد در برنامه های معنوی شرکت کنند و دعای توسل و دعای کمیل و ... را بخوانند و حتی المقدور این گونه برنامه ها را با هماهنگی هایی که انجام می دادند، در منازل شهدا و جانبازان برگزار می کرد. سیفی در این مجالس دارای حال و هوای خاصی بود و به درگاه خداوند بسیار تضرع و زاری می کرد. در همه ی کارها با وضو وارد می شد و غالب کارهای عادی و معمولی خود را هم با وضو انجام می داد.

شهید سیفی، پیش شماره خاکریز  
بمناسبت سی امین سالگرد دفاع مقدس



## دوست داری بهتر از این کتاب را نشانت بدهم؟

شب جمعه بود. قبل از عملیات خیبر در انرژي اتمی مستقر بودیم. دیوان حافظ همراه من بود. داشتم این شعر را می خواندم: دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند. دستی از پشت به جلو آمد و کتاب را گرفت. حسین بود: گفت: خیلی به این اشعار علاقه داری؟ ... گفت: خیلی زیاد! گفت: دوست داری بهتر از این کتاب را نشانت بدهم؟ گفتم: حتما... گفت: بیا با هم برویم دعای کمیل... در حالی که دستش را دراز کرده بود تا من را بلند کند، گفت: سروده های حافظ به خاطر خواندن قرآن است.

شهید کیومرث (حسین) نوروزی فر  
منبع: فرهنگ نامه شهدای شهرستان سمنان، ج ۹

## الهی العفو

پیش از عملیات کربلای چهار در منطقه ی چوئیده مستقر بودیم. شب جمعه بود و در نمازخانه دعای کمیل می خواندیم. عیسی پشت سرم نشسته بود و فرازهای دعا را زمزمه می کرد... چند دقیقه ای که گذشت، از نمازخانه بیرون آمدم. عیسی کفش هایش را گوشه ای انداخته بود و با پای برهنه، دیوانه وار روی خارها راه می رفت و الهی العفو، الهی العفو می گفت و زارزار گریه می کرد...

برشی از زندگی شهید عیسی حیدری،  
منبع: عیسای حیدری

## این سنگر

من در سنگر هستم، در این خانه محقر، در این خانه فریاد و سکوت، فریاد عشق و سکوت. در این خانه سرد و گرم، سردی زمستان و گرمای خون. در این خانه ساکن و پر جوش و خروش، سکون در کنار رودخانه و هیجان قلب و شور شهادت. خانه نمناک و شیرین، نم آب باران و طعم و لذت شیرین شهادت. خانه بی شکل و زیبا، بی شکلی ساختمان و زیبایی ایمان. خانه کوچک و با عظمت، کوچکی قبر و عظمت آسمان. این خانه کوچک، این سنگر، این گودی در دل زمین، این گونی های برهم تکیه داده شده پراز حرف است، پراز فریاد است، پراز غوغاست... بغض گلویم را گرفته، قطرات اشکم هدیه تان باد. تنهایی، عمیق ترین لحظات زندگی یک انسان است. خدایا این خانه کوچک را بر من مبارک گردان...

شهید سید حسین علم الهدی، کتاب جهاد در قرآن

## خدایا! جوابم را بده

عصر جمعه ای بود. طبق معمول، محمود بچه ها را برداشت و رفتیم دهات کلاته عباس علی. دعای سمات که شروع شد، مثل همیشه، محمود رفت توحال خودش. خیلی ضجه زد و ناله کرد. اصرار می کرد: خدایا! جوابم را بده، خدایا!... اگر واقعا من را بخشیدی، نشانی بفرست. و... هوا تاریک شده بود، اما او دست بردار نبود. همچنان ضجه می زد و بر خواسته اش اصرار می ورزید. چه حالی داشت محمود! پس از تمام شدن دعا، نماز مغرب و عشا را خواندیم و برگشتیم شهر. صبح روز بعد که عازم مشهد شدیم، محمود در طول مسیر، یکی از همان ابیاتی را که همیشه با خودش زمزمه می کرد شروع کرد به خواندن: بار غمی که خاطر ما خسته کرده است، عیسی دمی خدا بفرستد و برگیرد... ..

شهید سید محمود سبیلیان، منبع: سودای عشق

کتاب نیکبختی و عبادت شهدا، ناصر کاویانی



### ◀ **جمعه ها بخواب**

دعای ندبه صبح جمعه های روح الله ترک نمی شد بهش گفتم: هرروز صبح زود سرکار میری حداقل جمعه ها بخواب. می گفتم: وقت برای خواب زیاده، باید دعای ندبه رو بخونم. نیمه های شب وقتی برای نماز شب بلند می شد بسیار مراعات می کرد تا کسی بیدار نشود. گاهی با نور موبایلش نماز می خواند.

شهید روح الله کافی زاده، راوی: همسر شهید



### ◀ **شهید صنیع خانی**

برای معالجه زخم های شیمیائی اش درلندن بستری بود. شبها در گوشه ای از بیمارستان به مناجات، توسل و دعامشغول می شد. یکبار پزشک معالجش به طور اتفاقی متوجه حالات او شد و سخت تاثیر نیایش او قرار گرفت. او از سید خواهش کرد که اجازه دهد، بعضی از شبها در کنارش باشد. این پزشک مسیحی در بیمارستان، بعضی از شب ها به کنار سید محمد صنیع خانی می آمد و از نیایش او فیض می برد....

خاطرات شفاهی رزمندگان اسلام

### **گریه**

با اینکه هنوز به سن تکلیف نرسیده بود، نماز شب می خواند یک بار به طور اتفاقی نماز صبحش قضا شد... اونقدر گریه کرد که ما فکر کردیم شاید برای برادرش اتفاقی افتاده...  
خاطره ای از زندگی نوجوان شهید جلال تقوایب؛ منبع: کتاب محراب عشق

### **نهایت عاشقی**

چی می شد امروز شهید می شدیم و فردا زنده می شدیم تا دوباره شهید شویم. دوست دارم وقتی شهید شدم، منزل و خیابان مان را چراغانی کنید تا چشم دشمن کور شود، عکس هایم را به دیوار بزنید تا دشمن از حسد بمیرد. در منزل مان و در خیابان، گلدان و گل بگذارید تا دشمن بداند اگر چه من شهید شدم و آن گلها پرپر شدند، اما بار دگر گل ها شکفته خواهد شد... برشی از زندگی شهید غلام علی مسلمی

کتاب نیکبختی و عبادت شهید، ناصر کاوی



### ◆ اثر دعا بر شهید همت!؟

مشغول آشپزی بودم، آشوب عجیبی در دلم افتاد. مهمان داشتم. به مهمان ها گفتم: شما آشپزی کنید من الآن بر می گردم. رفتم نشستم برای ابراهیم نماز خواندم، دعا کردم، گریه کردم که سالم بماند، یک بار دیگر بیاید ببینمش. ابراهیم که آمد به او گفتم که چی شد و چه کار کردم... رنگش عوض شد و سکوت کرد... گفتم: چه شده مگر؟ گفت: درست در همان لحظه، که آشوب در دل داشتی، می خواستیم از جاده ای رد شویم که مین گذاری شده بود. اگر یک دسته از نیروهای خودشان از آن جا رد نشده بودند، می دانی چی می شد ژیلایا؟... خندیدم. با خنده گفتم: تو نمی گذاری من شهید بشوم، تو سد راه شهادت من شده ای؟... ژیلایا بگذر از من... ژیلایا بگذر از من...

شهید محمد ابراهیم همت از زبان همسرشان؛  
"به مجنون گفتم زنده بمان" کتاب سوم، صفحه ۵۴

کتاب نیکبانش و عبادت شهید، ناصر کاوی



### ✦ سجده‌های حاج حسین خرازی

بی‌سیم چی حاج حسین بودم. یه وقت‌هایی که خبرهای خوب از خط می‌رسید، من به ایشون می‌گفتم. حاجی هم با شنیدن خبر خوب، به سجده می‌رفت و خدا رو شکر می‌کرد... هر چه خبر بهتر بود، سجده‌های حاج حسین خرازی هم طولانی‌تر می‌شد. گاهی هم دو رکعت نماز می‌خواند...

خاطره‌ای از زندگی سردار شهید حاج حسین خرازی  
منبع: یادگاران "کتاب شهید خرازی"، صفحه ۶۲

### ✦ دعا کنید برای حتما فرج

توصیه من به جوانان این است که امروز شیعه در غربت به سر می‌برد و تحت فشار استکبار است، جهت رهایی از این مظلومیت برای فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه دعا کنید که حتما فرج و گشایشی برای خودتان است و تا آن موقع پای اعتقادات خود بایستید و هرگز تن به ذلت ندهید حتی اگر به قیمت جان تان باشد که جان ما عزیزتر از جان عزیز فاطمه نیست.

شهید حجت الاسلام سید محمد موسوی ناجی  
منبع: یادوار شهدای طلبه و روحانی مدافع حرم، ص ۸۴

### اشکهای سرازیر بود

وقتی با خدای خودش چه در تنهایی و چه تو جمع راز و نیاز می‌کرد، اشکهای هم سرازیر می‌شد، خصوصاً در نمازهای مغرب. وقتایی که من کنارش بودم می‌دیدم چطور گریه می‌کنه و از خدای متعال طلب شهادت می‌کنه. برای او فرق نمی‌کرد نمازهای یومیه باشه یا نماز شب، دعای توسل باشه یا زیارت عاشورا، کمیل باشه یا ندبه و...

از خاطرات شهید ماشاالله شیخی

### دعا و نیایش

دعا و نیایش امر فطریست و اجتناب ناپذیر است، یعنی مسلمان و غیر مسلمان هنگام سختی‌ها و مشکلات در درون خود قدرتی را حس می‌کند، که آن قدرت می‌تواند مشکل یا مشکلات را حل نماید.

امام خمینی (ره)

### تذکره خوبی‌ها

✦ قول داده بودیم که به هم تذکر بدهیم... بهم گفت: خب یه تذکر بدم ناراحت نمی‌شی؟ گفتم: نه. گفت: مشکل تو رفتن من به کردستان یا جنوب نیست، مشکلک اینه که از خدا خیلی دور شدی، وقتی با تو ازدواج کردم، برای خودت برنامه داشتی، بعد از نماز صبح دعا می‌خوندی، آرامش می‌گرفتی ظهر قرآن می‌خوندی، شب صحیفه دستت بود، منم خیلی به خودم می‌بالیدم چنین همسری دارم، الان بعد از نماز سریع چادرت رو می‌اندازی زمین و می‌دوی آشپزخونه. گفتم: می‌خوام منتظر نباشی، اذیت نشی، گرسنه نمونی. گفت: من حاضرم غذا نخورم، حاضرم یه ساعت دیرتر بخورم، ولی تو همون روحیه قدیمی رو داشته باشی ...

خاطره‌ای از زندگی شهید علی تجلایی، منبع: کتاب نیمه ی پنهان ماه ۲۲ "به روایت همسر شهید"

# کتاب نیایش و عبادت شهید ناصر کاوی



## اول دیگران بعد خود ما!

امام حسن، علیه الصلاة والسلام، میگوید شنیدم که مادرم دائم مؤمنین و مؤمنات را دعا کرد.

صبح که شد گفتم: «یا ماه!»؛ «مادر!»؛ «لم لاتدعین لنفسک کما تدعین لغيرک؛»

«یک دعا برای خودت نکردی یک شب تا صبح دعا همه برای دیگران!!»

در جواب فرمود: «یا بنی! ثم الدار؛» «اول دیگران بعد خود ما!»

کتاب تلاش و عبادت محمد، ناصر کاویانی

۷۱/۹/۲۵  
۳۳  
۲۵



### عاشقانه های شهید قاسم سلیمانی

«ای خدای عزیز و ای خالق حکیم بی همتا؛ دستم خالی است و کوله پشتی سفرم خالی، من بدون برگ و توشه‌ای به امید ضیافت عفو و کرم تو می‌آیم. من توشه‌ای برنگرفته‌ام، چون فقیر را در نزد کریم چه حاجتی است به توشه و برگ؟ سارق، چارقم پراست از امید به تو و فضل و کرم تو؛ همراه خود دو چشم بسته آورده‌ام که ثروت در آن در کنار همه ناپاکی‌ها، یک ذخیره ارزشمند دارد و آن گوهر اشک برحسین (ع) فاطمه (س) است؛ گوهر اشک بر اهل بیت است؛ گوهر اشک دفاع از مظلوم، یتیم، دفاع از محصور مظلوم در چنگ ظالم...»

خداوندا در دستان من چیزی نیست؛ نه برای عرضه چیزی دارند و نه قدرت دفاع دارند. اما در دستانم چیزی را ذخیره کردم که به این ذخیره امید دارم و آن روان بودن پیوسته به سمت تو است. وقتی آنها را به سمت بلند کردم، وقتی آنها را برایت بر زمین و زانو گذراندم، وقتی سلاح را برای دفاع از دینت به دست گرفتم؛ اینها ثروت دست من است که امید دارم قبول کرده باشی...

خداوندا پاهایم سست است. رمق ندارد. جرات عبور از پلی که از جهنم عبور می‌کند، ندارد. من در پل عادی پاهایم می‌لرزد، وای بر من و صراط تو که از مو نازک تر است و از شمشیر بُرنده تر؛ اما یک امیدی به من نوید می‌دهد که ممکن است نلرزم، ممکن است نجات پیدا کنم...

من این پاهایم را در حرمت گذارده‌ام، دور خانه‌ات چرخیده‌ام و در حرم اولیاءت در بین الحرمین حسین (ع) و عباس (ع) آنها را برهنه دوانده‌ام و این پاهایم را در سنگرهای طولانی، خمیده جمع کردم و در دفاع از دینت دویدم، جهیدم، خزیدم، گریستم، خندیدم و خنداندم و گریستم و گریاندم؛ افتادم و بلند شدم، امید دارم آن جهیدن‌ها و خزیدن‌ها و به حرمت آن حریم‌ها، آنها را ببخشی...

خداوندا! سر من، عقل من، لب من، گوش من، قلب من، همه اعضا و جوارح در همین امید به سر می‌برند؛ یا ارحم الراحمین! مرا بپذیر؛ پاکیزه بپذیر؛ آن چنان بپذیر که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار تو را نمی‌خواهم، بهشت من جوار توست، یا الله!...

کتاب نکاتش و عبادت شهید، ناصر کاویانی





### نیایش‌های شهید چمران

خدایا: از آنچه کرده ام اجر نمی‌خواهم و به خاطر فداکاری‌های خود بر تو فخر نمی‌فروشم، آنچه داشته‌ام تو داده‌ای و آنچه کرده‌ام تو میسر نمودی، همه استعدادهای من، همه قدرت‌های من، همه وجود من زاده اراده تو است، من از خود چیزی ندارم که ارائه دهم، از خود کاری نکرده‌ام که پاداشی بخواهم...  
خدایا: هنگامی که غرش رعد آسای من در بحبوحه طوفان حوادث محو می‌شد و به کسی نمی‌رسید، هنگامی که فریاد استغاثه من در میان فحش‌ها و تهمت‌ها و دروغ‌ها ناپدید می‌شد... تو ای خدای من، ناله ضعیف شبانگاه مرا می‌شنیدی و بر قلب خفته‌ام نور می‌تافتی و به استغاثه من لبیک می‌گفتی. تو ای خدای من، در مواقع خطر مرا تنها نگذاشتی، تو در تنهایی، انیس شبهای تاریک من شدی، تو در ظلمت ناامیدی دست مرا گرفتی و هدایت کردی. در ایامی که خدایا: خسته و دل شکسته‌ام. مظلوم از ظلم، پژمرده از جهل اجتماع، ناتوان در مقابل طوفان حوادث، ناامید در برابر مبهم و مجهول، تنها، بی‌کس و فقیر در کویر سوزان زندگی، محبوس در زندان آهنین حیات. دل غم‌زده و دردمندم، آرزوی آزادی می‌کنم و روح پژمرده‌ام خواهش پرواز دارد...

خدایا: وجودم اشک شده، همه وجودم از اشک می‌جوشد، می‌لرزد، می‌سوزد و خاکستری شود. اشک شده‌ام و دیگر هیچ، به من اجازه بده تا در جوارت قربانی شوم و بر خاک ریخته شوم و از وجود اشکم غنچه‌ای بشکند که نسیم عشق و عرفان و فداکاری از آن سرچشمه بگیرد...

خدایا: تو را شکر می‌کنم که مرا با درد آشنا کردی تا درد دردمندان را لمس کنم، و به ارزش کیمیایی درد پی ببرم، و ناخالصی‌های وجودم را در آتش درد بسوزم، و خواسته‌های نفسانی خود را زیر کوه غم و درد بکوبم، و هنگام راه رفتن بر روی زمین و نفس کشیدن هوا، وجدانم آسوده و خاطر آرام باشد تا به وجود خود پی ببرم و موجودیت خود را حس کنم...

خدایا: خوش دارم که در نیمه‌های شب در سکوت مرموز آسمان و زمین به مناجات برخیزم. با ستارگان نجوا کنم و قلب خود را به اسرار ناگفتنی آسمان بگشایم. آرام آرام به عمق کهکشان‌ها صعود نمایم، محو عالم بی‌نهایت شوم. از مرزهای علم وجود در گذرم و دروادی ثنا غوطه‌ور شوم و جز خدا چیزی را احساس نکنم...

کتاب نیایش و عبادت شهید ناصر کاویانی

## مقام معظم رهبری، امام خامنه ای

دعا کنید. نافله بخوانید. توجه پیدا کنید. متذکر باشید. در شبانه روز، یک ساعت را برای خودتان و خدای خودتان قرار بدهید. از کارها و اشتغالات گوناگون، خودتان را بیرون بکشید. با خدا و با اولیای خدا و با ولی عصر (عجل) ارواحنافداه، مانوس بشوید. با قرآن، مانوس باشید و در آن تدبر بکنید...  
۷۰/۵/۲۳

شرح حدیثی قدسی درباره اهمیت دعا کردن  
هدایت، بی نیازی و نجات را  
فقط باید از خدا خواست

مطرح شده در ابتدای جلسه درس خارج فقه  
حضرت آیت الله خامنه ای  
امامان شیخ طوسی، ص ۱۶۶  
۹۷/۰۷/۱۹

اگر خدا ما را نجات ندهد دروادی  
هلاکت خواهیم افتاد  
وَكُلُّكُمْ هَالِكٌ إِلَّا مَنْ آمَنَ  
تمامی شما نابودید، جز آن که  
من او را نجات بخشیدم.

غنا و بی نیازی را از خداوند باید  
خواست، به در خانه این و آن نباید رفت  
وَكُلُّكُمْ عَائِلٌ إِلَّا مَنْ آغْنَيْتَ  
تمامی شما نیازمندید، جز آن که  
من بی نیازش نمودم.

اگر هدایت الهی نباشد در  
گمراهی باقی می مانیم  
كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتَ  
تمامی شما گمراهید، جز آن که  
من هدایتش کردم.

## مقام معظم رهبری، امام خامنه ای

در دعا، همت بلند داشته باشید؛ درخواست های بزرگ بکنید؛ سعادت دنیا و آخرت را بخواهید و نگویید اینها بزرگ است؛ اینها زیاد است؛ نه؛ برای خدای متعال، اینها چیزی نیست. عمده این است که شما به معنای حقیقی کلمه و با همین شرایط، طلب کنید. خدای متعال، این طلب را اجابت خواهد کرد. گاهی هم انسان نمی داند کاری که انجام گرفت، اجابت دعای او بوده. خود انسان غافل است...  
۸۴/۷/۲۹

کتاب نیکبختی و عبادت شکر، ناصر کاویانی

کتاب نیایش و عبادت شہداء، ناصر کاویؒ



## امام خمینی دل‌بسته کدام دعاها بودند؟

بنده یک‌وقتی از امام بزرگوار سؤال کردم که در بین این دعا‌های مأثور\* از اهل بیت علیهم‌السلام، شما بیشتر دل‌بسته کدام دعا هستید و به آن انس دارید؟  
فرمودند: **مناجات شعبانیه و دعای کمیل...**

۱۳۹۶/۲/۲۷  
رهبرانقلاب  
مجلس | **نخواب** | KHAMENEI.IR

کتاب نیکبختی و عبادت شکر، ناصر کاوی